

بررسی تحلیلی تجربه عرفانی در روان‌شناسی فرافردی استانیسلاو گراف

یاسمن سلمانی^۱، علی سنایی^۲، قربان علمی^۳

چکیده: در این نوشتار جایگاه تجارب عرفانی در روان‌شناسی فرافردی استانیسلاو گراف از منظر فلسفه ذهن بررسی و تحلیل می‌شود. گراف برخلاف دیدگاه رایج در روان‌شناسی آکادمیک، تجارب عرفانی را زمینه‌ای برای دسترسی به سطوح عمیق‌تر روان و آگاهی می‌داند. او از الگوی هولوگرافیک در فیزیک بوهم برای تبیین ظهور آگاهی در تمام مراتب هستی استفاده می‌کند و معتقد است که فیزیک نوین در تقابل با جهان‌بینی نیوتنی-دکارتی، امکان دفاع از واقع‌نمایی تجربه عرفانی و دسترسی به نظم مستتر جهان را فراهم می‌سازد. گراف با توجه به نابسندگی‌های تفکر فیزیکیستی، یک الگوی هولوگرافیک از آگاهی ارائه می‌دهد. به نظر گراف وحدت ارگانیک با عالم یکی از ویژگی‌های تجربه عرفانی است. گراف شرایطی مثل بیماری و کم‌خوابی را نیز زمینه‌ساز تجربه عرفانی می‌داند که این امر در قالب تقلیل تبیینی قرار می‌گیرد که لزوماً مورد قبول صاحبان تجربه عرفانی نیست. گراف توصیفات عرفا از تجربه عرفانی را صرفاً با رجوع به مقولات و چارچوب فرهنگی آن‌ها تبیین می‌کند. لازمه چنین دیدگاهی ایجاد تمایز بین تجربه محض و تفسیر آن است که با آزمون فکری شفافیت در فلسفه ذهن قابل نقد می‌باشد.

واژگان کلیدی: گراف، آگاهی، فوریت معنوی، تجربه عرفانی، هولوگرام، روان‌شناسی فرافردی

An Analytical Study of Mystical Experience in the Transcendental Psychology of Stanislav Grof

Yasaman Salmani, Ali Sanaee, Ghorban Elmi

Abstract: In this paper, the place of mystical experiences in Stanislav Grof's transpersonal psychology is examined and analyzed from the perspective of philosophy of mind. Contrary to popular belief in academic psychology, Grof sees mystical experiences as the basis for access to deeper levels of psyche and consciousness. He uses the holographic model in Bohemian physics to explain the emergence of consciousness at all levels of the universe, and argues that modern physics, in contrast to Newtonian-Cartesian worldviews, can defend the realism of mystical experience and access to the latent order of the universe. Grof presents a holographic pattern of consciousness given the shortcomings of physicalist thinking. According to Grof, organic unity with the world is one of the characteristics of mystical experience. Grof also considers conditions such as illness and insomnia as the basis of mystical experience, which is in the form of an explanatory reduction that is not necessarily accepted by those with mystical experience. Grof explains mystics' descriptions of mystical experience simply by referring to their categories and cultural context. The need for such a view is to distinguish between pure experience and its interpretation, which can be critiqued by the intellectual test of transparency in the philosophy of mind.

Keywords: Grof, Consciousness, Spiritual emergency, Mystical experience, Hologram, Transpersonal psychology

مقدمه

از نظر تاریخی مبانی روان‌شناسی فرافردی را باید در آثار ویلیام جیمز و کارل گوستاو یونگ دنبال کرد. البته روان‌شناسی فرافردی به‌عنوان یک جریان فکری مشخص از اواخر دههٔ شصت با کارهایی که کارل روگرس و مازلو در روان‌شناسی انسان‌گرا انجام دادند و نهایتاً با تلاش استانسلاو گراف شکل می‌گیرد. گراف در ۱۹۶۹ مجلهٔ روان‌شناسی فرافردی را تأسیس می‌کند و این امر زمینه‌ساز تداوم این جریان می‌شود. از دیگر چهره‌های مشهور این جریان کن ویلبر^۱، رالف متزرنر^۲، میکائیل واشبورن^۳، روگر والش^۴، فرانسیس وون^۵، روبرت آساجیولی^۶ و جورج هاستند^۷ در روان‌شناسی آکادمیک تحت تأثیر جهان‌بینی دکارتی-نیوتنی، هرگونه تجارب نامعمول مثل تجربهٔ عرفانی در زمرهٔ اختلالات فیزیکی-روانی قرار می‌گیرد. گراف در تحقیقات خود به این نتیجه رسید که تشخیص این حالات به‌عنوان بیماری روانی و تجویز داروهای سرکوبگر برای صاحبان تجربه معنوی، خطای بزرگ روان‌شناسی معاصر است. به نظر او تنها در صورت تغییر پارادایم نیوتنی-دکارتی می‌توان به ظهور نوعی روان‌شناسی امیدوار بود که تجارب عرفانی را به رسمیت بشناسد. گراف به‌عنوان یکی از پایه‌گذاران اصلی روان‌شناسی فرافردی با رجوع به فیزیک کوانتومی و مدل‌های هولوگرافیک، ادعا می‌کند که آگاهی از نفس کیهانی یا منابع فراطبیعی نشات می‌گیرد^۸. در واقع او معتقد است که هیچ یک از نظریات فیزیکیستی در توضیح آگاهی موفق نبوده است و منطقاً می‌توان امکان غیرمادی بودن ذهن را مطرح کرد. او برخلاف رویکرد تحویل‌گرایانه در روان‌شناسی، تجربهٔ عرفانی را اختلال روانی نمی‌داند و حتی برای آن کارکردهای مثبت در نظر می‌گیرد^۹. در این نوشتار ابتدا جایگاه آگاهی در اندیشه گراف تبیین شده و سپس به کارکردهای مثبت تجربهٔ عرفانی پرداخته می‌شود.

۱- توجیه الگوی هولوگرافیک آگاهی با نقد فیزیکیسم تحویل‌گرا

به نظر گراف نگرش ماتریالیستی به آگاهی ریشه در جهان‌بینی نیوتنی-دکارتی دارد. ماتریالیسم معاصر در قالب جریان فیزیکیستی ظاهر می‌شود. فیزیکیسم با هدف وحدت بخشیدن به همهٔ علوم در صدد است که تمام دانش بشری را به قوانین علم فیزیک تقلیل دهد. در ادامه با نشان دادن نابسندگی‌های

1. Ken Wilber

2. Ralph Metzner

3. Michael Washburn

4. Roger Walsh

5. Frances Vaughan

6. Robert Assagioli

7. Jorge Ferrer

8. Boeving 2010: 924-925

9. Grof 2011: 18-20

.....
 سلمانی، سنایی، علمی

این جریان و همچنین با رجوع به فیزیک کوانتوم، وجوه کیهانی و فرافردی آگاهی را در اندیشه گراف نشان می‌دهیم. لازم به ذکر است که نگارندگان این نوشتار با رجوع به ادبیات فلسفه ذهن، استدلال گراف را تکمیل کرده‌اند. در واقع گراف از رویکرد تحقق چندگانه^۱ برای تبیین دیدگاه خود بهره می‌برد ولی با دقت و وضوح زمینه‌های طرح این تلقی را در فلسفه ذهن بیان نمی‌کند. نکته دیگر این است که گراف با استنباط فلسفی از فیزیک کوانتوم، حیث فرامادی آگاهی را امکانی معقول می‌داند، ولی نباید از نظر دور داشت که فیزیکالیسم اصولاً راه را بر تبیین فرامادی از ذهن مسدود می‌کند. بنابراین امکان دو خوانش متفاوت از علم فیزیک در قالب رویکردی آزاداندیشانه و جزم‌انگارانه وجود دارد. رویکرد آزاداندیشانه بیانگر وجه فرافردی آگاهی خواهد بود ولی رویکرد تحویل‌گرایانه (جزمی) در قالب برنامه تحقیقاتی فیزیکالیسم، آگاهی را محصور در فرایندهای مغز می‌داند. لازم به ذکر است که رویکرد جزم‌اندیشانه در فیزیک همان جریان فیزیکالیستی است که به این اصل وجودی ملزم می‌شود: «همه چیز فیزیکی است». در مقابل، فیزیک بنیادین با نظر به محدودیت‌های خود، قابلیت این را دارد که رویکردی آزادمنشانه اتخاذ کند و امکان معقولیت دعاوی متافیزیکی را در نظر بگیرد. در ادامه برای استفاده از قابلیت آزادمنشانه فیزیک، لازم است که نابسندگی‌های فیزیکالیسم تحویل‌گرا^۲ را نشان دهیم.

از جمله رویکردهای فیزیکالیستی در زمینه فلسفه ذهن، نظریه این‌همانی نوعی^۳ است که هر نوع حالت ذهنی را به نوعی حالت فیزیکی تقلیل می‌دهد. برای مثال مدافعان این‌همانی نوعی ادعا می‌کنند که حالت ذهنی درد چیزی جز برانگیختگی عصب C نیست. در این دعوی، میان طرفین گزاره این‌همانی رابطه متقارن^۴، دو شرطی^۵ و ضروری برقرار است.^۶ نظریه این‌همانی نوعی ریشه در یافته‌های علوم فیزیکی مثل شیمی و فیزیک دارد. این نظریه با حذف گفتمان روان‌شناختی، امور ذهنی را یکسره به حالات فیزیک تقلیل می‌دهد. جنبه افراطی این رویکرد در نظریه حذف‌گرایی^۷ قابل ملاحظه است که طبق آن اساساً روان‌شناسی عامیانه^۸ باید جای خود را به روان‌شناسی علمی^۹ یا

1. multiple realizability

۲. در این مجال از پرداختن به فیزیکالیسم غیر تحویل‌گرا مثل دوگانه‌انگاری و ویژگی‌ها (property dualism) خودداری می‌کنیم، زیرا فیزیکالیسم غیر تحویل‌گرا نیز با این‌که آگاهی را به مغز تقلیل نمی‌دهد، از تجردگرایی یا فرامادی بودن ذهن پرهیز می‌کند و صرفاً با نگاه آسیب‌شناسانه به نظریات تحویل‌گرا نظر می‌کند. برای مطالعه بیشتر درباره دوگانه‌انگاری ویژگی‌ها ر. ک به: Heil 1998: 78-9

3. type-type identity

4. symmetric

5. biconditional

6. Smart 1991: 171

7. eliminativism

2. folk psychology

9. scientific psychology

فیزیولوژیک بدهد. در روان‌شناسی عامیانه امور ذهنی مثل باور، قصد، نیت و عواطف مفروض گرفته می‌شود ولی در روان‌شناسی علمی صرفاً تغییرات فیزیکی شیمیایی مغز به‌عنوان مبنای علی تجارب آگاهانه لحاظ می‌شود.^۱ در ادامه با رجوع به برخی از یافته‌های فیزیولوژی مشخص می‌شود که نظریه این‌همانی نوعی از دقت لازم برخوردار نیست و مسأله آگاهی را بیش از اندازه ساده‌سازی کرده است. برخی از فلاسفه مثل تامس نیگل و فرانک جکسون دریافتند که هر نوع حالت ذهنی را نمی‌توان با نوعی حالت فیزیکی این‌همان دانست، زیرا بر اساس شواهد تجربی گاه با تخریب بخشی از مغز - که مثلاً مسئول حافظه انگاشته می‌شود - تدریجاً همان کارکرد توسط بخش دیگر انجام می‌گردد. به رویکرد اخیر، تحقیق چندگانه گفته می‌شود که از یک سو به نظریه این‌همانی مصداقی^۲ و از سوی دیگر به کارکردگرایی^۳ می‌انجامد.^۴ گراف از همین رهیافت تحقیق چندگانه که مبنای این‌همانی مصداقی است، مؤیدی بر الگوی هولوگرافیک - که ریشه در فیزیک بوهم دارد و در ادامه آن را تبیین می‌کنیم - می‌یابد. او با ارائه یک تفسیر فلسفی از رویکرد تحقیق چندگانه ادعا می‌کند که هر جزء از مغز حاوی تمام اطلاعات و تجارب ذهنی است. مطلب فوق را می‌توان در قالب قیاس استثنائی زیر تنظیم کرد: «اگر تمام تجارب و خاطرات در اجزاء مغز حضور نداشته باشد، با آسیب دیدن بخشی از مغز، بخش دیگر منطقاً نمی‌تواند فعالیت مورد نظر را انجام دهد. با توجه به این‌که هر بخش مغز می‌تواند کار قسمت دیگر را بر عهده بگیرد، پس هر جزء منظوری کل خاطرات و تجارب است». به دیگر سخن در خصوص مغز، کل به‌مثابه جزء و جزء همچون کل می‌باشد و این دقیقاً مطابق با مدل هولوگرام است.

۲- نفی دوآلیسم دکارتی از رهگذر فیزیک بوهم

یکی از اصول گراف در تبیین روان‌شناسی فرافردی، اعتقاد به تلازم ماده و آگاهی و نفی دوآلیسم دکارتی است. او برای اثبات این موضوع به الگوی هولوگرافیک از جهان - که دیوید بوهم ارائه می‌دهد - متوسل می‌شود.

بوهم با روایت کپنهاگی بور و پیروانش از فیزیک کوانتوم مخالف بود. آن‌ها معتقد بودند فیزیک کوانتوم به بالاترین درجه تکامل خود رسیده است و می‌تواند تمام وجوه واقعیت را توصیف کند. به نظر بور واقعیت در حد نهایی خود از اتم‌ها و ذراتی چون الکترون و پوترون تشکیل شده است و ورای این اجزاء چیز دیگری وجود ندارد. بوهم در کتاب خود یعنی کلیت و نظم مستتر، ادعا کرد که یکی از چالش‌های پیش روی فیزیک تجربی این است که به بینش‌های متافیزیکی توجه نمی‌کند.

1. Churchland 2006: 151-154

2. token-token identity

3. functionalism

4. Block & Fodor 1980: 238

.....
 سلمانی، سنایی، علمی

توجه بیش از اندازه به مشاهده و آزمایش و صورت‌بندی‌های ریاضیاتی از واقعیت موجب می‌شود که فیزیک در سطح ظواهر اشیا باقی بماند. او به دنبال ملاقات کریشنا مورتی، حکیم هندی، به این نتیجه رسید که واقعیت یک کل یکپارچه است و برخلاف رویکرد تجزیه‌نگرانه و اتمیستی علم، همه اجزاء جهان در نظمی مستتر با هم ارتباط دارند.^۱ او برای تبیین این موضوع از برخی آزمایش‌های فیزیکی استفاده می‌کند. به نظر بوهم در جهان هستی آنچه را که ما بی‌نظمی می‌نامیم، در لایه عمیق‌تر واقعیت از نوعی نظم برخوردار است و آنچه در نظم آشکار می‌بینیم جلوه‌ای از یک نظم پیچیده است که در شرایط عادی از نظر پنهان می‌ماند. او برای توضیح این نکته از مدل هولوگرافیک بهره می‌برد.

در هولوگرام به‌عنوان شیوه‌ای از عکاسی، از چند مرکز، پرنو نور بر شیء واحدی تابانده می‌شود و نتیجه آن یک تصویر سه بُعدی است که در هر جزء، تصویر کل را می‌توان دید. بر اساس این الگو هر جزء از جهان کل آن را بازتاب می‌دهد و هویت اجزاء در رابطه با کل تعیین می‌شود.^۲ یکی از چالش‌های فیزیک کوانتوم خاصیت موج و ذره‌ای اجزا و رفتارهایی بود که این اجزاء در شرایط آزمایشگاهی بروز می‌دادند. برای مثال در آزمایش عبور ذرات از شکاف، شصت درصد ذرات در یک گوشه و چهل درصد دیگر در گوشه‌ای دیگر تجمع می‌کردند. این رفتارها بر اساس فیزیک کوانتوم قابل پیش‌بینی و توجیه نبود ولی بوهم با طرح نظم مستتر ادعا کرد که در جهان رفتار هر ذره در رابطه با کل آن معنا می‌یابد. از جمله نتایج فلسفی دیدگاه بوهم این است که برخلاف دوگانه‌انگاری دکارتی، ماده و آگاهی دو هویت متمایز نیستند بلکه در نظم مستتر رابطه‌ای در هم تنیده دارند.^۳ بنابراین عالم یک پیوستار واحد است که صرفاً بر اساس مفاهیم انتزاعی در ساحت علم و فلسفه، تقسیم‌بندی و تجزیه می‌شود. بنابراین اصل صراحت و تمایز در فلسفه دکارت که مبنای دوگانه‌انگاری جوهری ست، صرفاً ناظر به نظم آشکار جهان است و بر حسب نظم مستتر، ذهن و ماده دو جنبه از یک واقعیت محسوب می‌شوند.

گراف با توجه به اصول هولوگرافیک معتقد است جهانی که از طریق حواس و سیستم عصبی، با کمک ابزار علمی یا بدون آن ادراک می‌گردد، تنها معرف بخش کوچکی از واقعیت می‌باشد. وی به پیروی از بوهم آنچه را که در جهان مادی ادراک می‌شود «نظم آشکار» و ماتریس بسیار بزرگ‌تر را «نظم مستتر» می‌نامد. هر بخش از ماده و انرژی معرف یک ریزجهان است که فی‌نفسه یک کل دارای اجزاء محسوب می‌شود.

۲. تالیوت ۱۳۸۷: ۱۰.

۱. طهماسبی ۱۳۹۶: ۱۲۸-۱۳۰.

۳- دیدگاه گراف درباره آگاهی از رهگذر فیزیک کوانتوم

بر طبق اکتشاف خاصیت «موج-ذره» که در آن الکترون گاهی خود را به سان امور مادی و گاهی به سان موج نشان می‌دهند، به نظر می‌رسد که در هستی مراتبی از آگاهی وجود دارد. وقتی یانگ^۱ - فیزیکدان قرن نوزدهم - همزمان الکترون‌هایی را از دو شکاف به سوی یک صفحه پرتاب کرد، انتظار داشت که طبق فیزیک نیوتن در صفحه روبه‌رو دو خط موازی از برخورد ذرات را مشاهده کند. ولی در کمال تعجب دید که الکترون‌ها در کنار خاصیت ذره‌ای، خاصیت موجی از خود بروز دادند، یعنی الگوهای تداخلی را ایجاد کردند. به عبارت دیگر هر الکترون همزمان هم خاصیت ذره‌ای و هم خاصیت موجی دارد. در ادامه فیزیکدان‌ها متوجه شدند که در هنگام مشاهده و اندازه‌گیری، رفتار الکترون تغییر می‌کند و قابل پیش‌بینی نیست. از مشاهدات کوانتومی فوق این فرضیه متافیزیکی استنباط می‌شود که ذرات بنیادین از نوعی اختیار یا آگاهی برخوردارند. این رویکرد دترمینیسم حاکم بر فیزیک نیوتنی را که مدعی توالی ثابت و استثناپذیر علت و معلول بود، به چالش کشید.^۲

در این مجال با الهام از کوپرنیک که به جای نظریه زمین‌مرکزی از نظریه خورشیدمرکزی دفاع کرد، بر دیدگاه گراف برای تبیین رابطه ماده و آگاهی، تعبیر انقلاب کوپرنیکی را اطلاق می‌کنیم. در ادبیات فیزیکالیستی ماده را علت آگاهی می‌دانند و سازوکار آن را با رجوع به مختصات فیزیکی تبیین می‌کنند، ولی گراف معتقد است که در پرتو فیزیک نوین می‌توان آگاهی را علت ماده دانست. لازم به ذکر است که از فیزیک بوهوم و یانگ مستقیماً نمی‌توان به نتیجه‌گیری فوق دست یافت، زیرا بوهوم با الگوی هولوگرافیک هر ذره از جهان را مشابه کل آن می‌داند و یانگ نیز به خاصیت موجی ذره‌ای الکترون‌ها دست می‌یابد. با توجه به استنباط‌های فلسفی که از این نظریات اخذ می‌شود، نهایتاً می‌توان ماده و آگاهی را دو خاصیت اولیه از جهان دانست که در تلازم با هم اند یا نهایتاً ذومراتب بودن آگاهی در عالم توجیه می‌شود. ولی گراف به این نتیجه‌گیری تهورآمیز دست می‌یازد که آگاهی علت ماده است.

شاید بتوان با رجوع به نظریه ریسمان‌ها تا اندازه‌ای بر شهود فلسفی گراف صحه گذاشت، زیرا بر حسب این نظریه، ماده تراکم انرژی محسوب می‌شود. به عبارت دیگر اگر آگاهی را نوعی انرژی بدانیم، چه بسا این دعوی که ماده تبلور یا ظهور آگاهی است، تا حدی معقول باشد. بر اساس این تلقی، آگاهی هویتی اصیل است و ماده جنبه ثانوی و فرعی دارد. به نظر گراف هیچ استبعاد منطقی وجود ندارد که بگوئیم مغز صرفاً گیرنده آگاهی است و در تحقق آن نقشی ندارد. او برای تبیین این موضوع از تمثیل تلویزیون استفاده می‌کند؛ یعنی همان‌طور که تلویزیون دستگاه گیرنده امواج

1. Young

2. Norwood 2002: 72

نامعمول آگاهی داشته اند، به تجربه پری ناتال اشاره می کند. او با توجه به این گزارشات ادعا می کند که روان انسان علاوه بر سطح زندگی نامه ای ناخودآگاه که انباشتی از تجارب دوران نوباوگی و کودکی و بزرگسالی است، سطوح پری ناتال و حوزه فرافردی نیز دارد که در روان شناسی آکادمیک مغفول مانده است. هسته مرکزی سطح پری ناتال، تجارب آسیب زای مربوط به تولد بیولوژیکی است. اصطلاح *perinatal* واژه ای یونانی-لاتینی متشکل از پیشوند *peri* به معنای نزدیک و واژه *natalis* مربوط به فرایند زایمان می باشد. واژه پری ناتال در علم پزشکی معمولاً برای توصیف فعالیت های زیست شناختی پیش، در خلال و بلافاصله پس از تولد به کار می رود. ولی چون روان پزشکی آکادمیک ثبت تجربه تولد را در ذهن جنین نمی پذیرد، این اصطلاح در جامعه علمی کاربرد ندارد. این سطح دربردارنده عواطف و احساسات فیزیکی است که جنین در طی فرایند زایمان مادر متحمل می گردد. احساسات مزبور در دو قطب مخالف مرگ و زندگی تجربه می شود. این سطح به مثابه دروازه ای به سوی سطح دیگر روان یعنی سطح فرافردی می باشد که از حدود معمول جسم و ایگوی ما فراتر می رود. در واقع تجربه پری ناتال بیانگر نوعی پیوند مستقیم میان روان فردی با ناخودآگاه جمعی و جهان است.

گراف تعداد زیادی از افراد را که مشکلات پیچیده روان پزشکی داشتند از طریق مصرف داروهای روان گردان^۱ مثل ال اس دی مورد مطالعه قرار داد. نتیجه تحقیقات او نشان می داد که تحت شرایط کنترل شده ال اس دی به درمان روان نژندی کمک می کند. از سوی دیگر او با تعمیم داده های مختلفی که در حین گزارش های افراد از تجارب خود دریافت می کرد، در حوزه پدیدارشناسی دین به دست بندی جدیدی از تجارب دینی رسید. به نظر او برخلاف نگرش غالب در میان ماده باوران، این داروها موجب ایجاد تجربه شبه عرفانی نمی شوند، بلکه فرایندهای از قبل موجود را فعال می سازند. در واقع افراد با انجام مراقبه و در شرایطی مثل انزوای طولانی، محرومیت های حسی، ریاضت های جسمانی، احتضار، تجربه نزدیک به مرگ به حالاتی مشابه دست می یابند، بنابراین داروی روان گردان نقش تسهیل گر را برای این تجارب ایفا می کند و فقط برای مقاصد اکتشافی مورد توجه قرار می گیرد.^۲ اگر محقق دین پژوه از منظر تقلیل تبیینی به این موضوع بنگرد، تجربه عرفانی شمن ها را ناشی از مصرف موارد روان گردان می داند، ولی اگر از منظر تقلیل توصیفی و با اتخاذ رویکرد همدلانه این تجربه را واکاوی کنیم و گزارش صاحبان این تجربه را ملاک قرار دهیم، این مواد صرفاً زمینه را برای تأثیرپذیری مغز از قلمرو معنوی فراهم می سازد.^۳ البته به خاطر غیراخلاقی بودن استفاده از مواد روان گردان و آسیب های جبران ناپذیر آن، در ادامه مطالعات آزمایشگاهی گراف در این زمینه متوقف شد و او از روش هایی مثل

1. psychedelic drugs

2. Crownfield 1976: 309-310

3. Newberg 2010: 128

یوگا، مراقبه و تمرینات تنفسی برای پیش‌برد برنامه پژوهشی خویش بهره برد.

گراف از ابتدا برای موضوعات فرافردی ارزش وجودی قائل نمی‌شود و مثل فروید هم آن‌ها را به سطح توهم تنزل نمی‌دهد. او در ادامه سنت روان‌شناسی یونگ، می‌خواهد نقش مثبت این تجارب را در درمان روان‌پزشکی نشان دهد. تجارب فرافردی شامل مواردی مثل احساس خلع بدن، خاطرات ازلی نفس قبل از اتحاد با بدن، تجربه وحدت یافتن با تمام انسان‌ها یا گونه‌هایی از جانداران، شرکت جستن در آگاهی سلولی، وحدت با کیهان و احساس تهیگی می‌شود. از جمله دستاوردهای گراف در تحلیل پدیدارشناسانه گزارش افراد، طرح تجربه سطح پری‌ناتال است. قبل از این که مراحل مختلف پری‌ناتال را در اندیشه گراف تحلیل کنیم، لازم است که اختصاراً به تأثیرپذیری او از اتورنک اشاره کنیم

رنک در سال ۱۹۲۴ کتاب *آسیب تولد* را نوشت. به نظر او منشاء اولیه اضطراب انسان آسیبی است که در هنگام تولد و جدا شدن از فضای آرام و امن رحم مادر ایجاد می‌شود. رنک مدعی بود که بیماران در جلسات روان‌درمانی به‌طور خیالی شرایط جنینی خود را بازآفرینی می‌کنند و به‌طور ناخودآگاه تمایل دارند که به شرایط امن فضای داخل رحم برگردند. نقش روان‌درمانگر این است که بیماران را در شرایطی قرار دهد تا به شیوه فانتزی تولد دوباره داشته باشند. در واقع از طریق پدیده انتقال، بیمار باید به احساس همسان‌پنداری مادر خود با روان‌کاو دست یابد، مشروط به این که نهایتاً از آسیب تولد و فانتزی بازگشت به رحم مادر آزاد شود.^۱

گراف بر اساس مشاهدات بالینی، روش رنک را در آسیب تولد گسترش داد و تجربه پری‌ناتال را در چهار ماتریکس زیر دسته‌بندی کرد: (۱) مؤلفه‌های ماتریکس اول محصوریت، امنیت و آرامش است، یعنی زمانی که هنوز جنین دچار هیچ‌گونه تلاطمی نشده است و با زهدان مادر احساس یگانگی و وحدت دارد. مفهوم احساس اقیانوسی که از روان‌شناسی فروید اقتباس می‌شود، شاخصه اصلی تجربه پری‌ناتال است. بیان اسطوره‌ای این مرحله را می‌توان با حضور آدم در بهشت نمادسازی کرد. (۲) ماتریکس دوم زمانی شروع می‌شود که از نظر کلینیکی زهدان مادر دچار تلاطم می‌شود و جنین در این پیچ‌وتاب‌ها رنج زیادی را متحمل می‌گردد. بیان اسطوره‌ای انتقال از مرحله اول به دوم را می‌توان با تجربه هبوط بشر از بهشت تصویرسازی کرد. به نظر گراف رؤیای افرادی که منطبق بر این مرحله است، معمولاً با تصاویری از جهنم، قبر و باحالاتی از افسردگی همراه است. شاید بتوان خروج بودا از قصر و مواجهه با رنج، بیماری و مرگ را نماد انتقال جنین از ماتریکس اول به دوم دانست. (۳) مضمون اصلی ماتریکس سوم تقلای جنین برای زنده ماندن است. از نظر کلینیکی جنین

در این مرحله در حال تثبیت جایگاه خود به‌عنوان یک ارگانسیم مستقل است و تصویر اسطوره‌ای آن را می‌توان در نبرد آرماگدون جست. به نظر گراف مضامین مکاشفات آخرالزمانی، قضاوت نهایی و گذار از پل چینوت در آئین زرتشتی با مرحله سوم تجربه پری‌ناتال قابل تطبیق است. (۴) مرحله چهارم که مقارن با تولد نوزاد است از طریق تولد دوباره، رؤیت خجسته، رستگاری در ادیان قابل نمادسازی است. آنچه در مکتب بودا به‌عنوان اشراق یا روشن‌شدگی مطرح می‌شود و طی آن فرد از چرخه تولد و مرگ که موجب رنج است، رهایی می‌یابد با این مرحله سازگار است. به نظر گراف تجربه مرگ اگو مهم‌ترین مشخصه ماتریکس چهارم است، به طوری که سوژه به جهان زهدان‌عاری از مشکل یا ماتریکس اول باز می‌گردد. به نوعی می‌توان گفت بهشت آخرالزمانی با بهشت پیش از هبوط منطبق می‌شود ولی با این تفاوت که بهشت واپسین از غنا و امنیت بیشتری در قیاس با تجربه اقیانوسی اولیه برخوردار است.

به نظر گراف فرایند مرگ-تولد در سطح پری‌ناتال کارکرد روان‌شناختی عمیقی برای درمان بیماران روان‌نژند دارد. بر همین اساس او تقلیل‌گرایی فروید را موجب فقر اندیشه برای درک ظرفیت‌های موجود در تجربه فرافردی می‌داند. گراف با بهره‌گیری از روان‌شناسی یونگ، مراحل چهارگانه پری‌ناتال را در قالب کهن‌الگوها و مضامین اسطوره‌ای-الهیاتی بیان می‌کند. البته یونگ بیشتر به مسائل تئوریک درباره ساختار روان می‌پردازد، ولی گراف به تجارب انضمامی دوران جنینی به‌عنوان هسته اصلی شکل‌گیری کهن‌الگوها توجه می‌کند.^۱

۱-۵- نقش تجارب پری‌ناتال برای درک حاق واقعیت

گراف هم‌نوا با گرگوری بیتسون^۲ معتقد است حد و مرزها و کثرت‌گرایی محصول تخیل است و واقعیت امری واحد و یکپارچه است. درک این واقعیت منوط به بازگشت انسان به حقیقت بی‌حد و مرز خود است.^۳ او برای تبیین این موضوع شرحی از وضعیت نوزاد در بدو تولد ارائه می‌دهد. هر چند نوزاد انسان در بدو تولد، موجودی کاملاً وابسته است اما به تدریج از وابستگی وی به مادر و سپس خانواده کاسته و بر استقلال وی افزوده می‌شود. یعنی به هر میزان که از تولد فاصله می‌گیرد، از تجربه اتحاد با مادر دور می‌شود و هویت جزئی و فردی او غنی‌تر می‌گردد. این در حالی است که اصل وجود او کلیت و اتحاد است، زیرا علاوه بر اتحاد روانی، حداقل در دوران جنینی اتحاد فیزیکی

1. Crownfield 1976: 311-314

۲. گرگوری بیتسون Gregory Bateson (۱۹۰۴-۱۹۸۰) نظریه‌پرداز آمریکایی در حوزه انسان‌شناسی است.

3. Grof 1981:84

طبیعت، کیهان و خدا است و همچنین احساس لذت شدید، سعادت، آرامش و صلح درونی، احساس مثبت تعالی از زمان و مکان را به همراه دارد.^۱

۶- نسبت تجارب عرفانی با اختلالات روانی

مشاهدات جدید درباره آگاهی انسان، تا اندازه‌ای دیدگاه‌ها را در زمینه سلامت روان تغییر داده است. در قرن نوزدهم عده‌ای از روان‌شناسان برای پاره‌ای اختلالات روانی، دلایل زیست‌شناختی همچون عفونت، تومور، کمبود غذایی و . . . یافتند و این نتایج را به تمام حالات نامعمول روانی از جمله تجارب عرفانی تعمیم دادند. به نظر آن‌ها هر تجربه نامعمولی که در عموم افراد یافت نمی‌شود، از سنخ اختلال روانی است.^۲

گراف از منتقدین سرسخت این نگرش است. البته پیش از گراف برخی روان‌شناسان مثل ویلیام جیمز با انتقاد از ماتریالیسم طبی، از ارزش‌های معنوی دفاع کرده‌اند.^۳ گراف و همسرش - کریستینا - با وضع اصطلاح فوریت معنوی^۴ برای تجارب عرفانی، تلاش کردند که به ظرفیت مثبت این تجارب توجه و آن‌ها را از اختلالات روانی متمایز کنند. اصطلاح فوریت معنوی (spiritual emergency) در انگلیسی بیانگر دو کلمه‌ی ظهور^۵ و اضطراب^۶ است و همزمان دلالت بر فرصت و مشکل دارد؛ یعنی فرصتی در جهت نیل به سطوح برتر روان و آگاهی معنوی است و چنانچه در شرایط بحرانی مهار نشود، به اختلال در روند تجربه عادی می‌انجامد. آن‌ها واژه فوریت معنوی را این‌گونه تعریف کردند:

مراحل دشوار تجربی و بحرانی یک تحول روانی عمیق که در برگیرنده بودن کامل شخص است. این رویدادها شکلی از حالات آگاهی را به خود می‌گیرد و شامل بصیرت، احساسات شدید و تغییرات دیگر حسی، افکار غیرعادی و ظهورات مختلف فیزیکی می‌شود. این رویدادهای روانی اغلب حاکی از برخی زمینه‌های معنوی مثل مرگ روانی، تولد دوباره، تجاربی که نمودار خاطرات زمان‌های قبل است، احساس

1. Valle 1989:21

۲. گراف و بنت ۱۳۹۰: ۲۶۳

۳. ویلیام جیمز در کتاب تنوع تجربه دینی از رویکرد تقلیل‌گرایانه در ماتریالیسم طبی که تجربه عرفانی را به اختلالات فیزیکی نسبت می‌دهد، انتقاد می‌کند. او بین داوری وجودی و معنوی فرق می‌گذارد. در داوری وجودی منشأ مادی شکل‌گیری تجربه عرفانی مطرح می‌شود، ولی در داوری معنوی بر حیث سابجکتیو این تجربه و ارزش‌های معنوی حاصله از آن صحنه گذاشته می‌شود. جیمز با اتخاذ رویکرد پدیدارشناسانه، تجربه عرفانی را دارای ارزش و اهمیت در زندگی انسان می‌داند به همین خاطر داوری معنوی را مورد توجه قرار می‌دهد. جیمز ۱۳۹۳: ۳۰-۴.

4. Grof 2007: 4

5. emerge

6. emergency

یگانگی با جهان، برخورد با موجودات مختلف اساطیری و . است.^۱

در واقع فوریت معنوی از نظر وی همچون سکه‌ای است که دو رو دارد؛ روی نخست آن بحران و روی دیگر آن فرصتی برای ارتقاء سطح آگاهی است. این حالات در مواردی که حمایت شوند و روال طبیعی خود را طی کنند موجب افزایش شور زندگی، جهت‌گیری سازنده در زندگی، جهان‌بینی معنوی می‌گردد و تغییرات ژرفی در سلسله‌مراتب ارزش‌ها و اولویت‌های وجودی در فرد به وجود می‌آورد. ولی اگر در روند آن اختلالی صورت گیرد، به مشکل روحی تبدیل می‌شود و فرد را از زندگی اجتماعی محروم و فرصت‌های عمل را از او سلب می‌کند.^۲ گراف نشان می‌دهد که همه انسان‌ها دارای سوابق درونی آسیب‌های جسمی و عاطفی می‌باشند. برخی از این آسیب‌ها منشأ زندگی‌نامه‌ای، بخشی منشأ پیش از تولد و برخی نیز ماهیت فرافردی دارند. برخی از افراد با روش‌های مراقبه‌ای از این آسیب‌ها آگاه می‌شوند. اما در افرادی که سیستم روان‌شناختی آن‌ها از نظر دفاعی ضعیف است، این اطلاعات ناخودآگاه و خودانگیخته در حین فعالیت‌های روزمره به ظهور می‌رسد. اختلال‌هایی که ریشه عاطفی و نه جسمانی دارند، نشان‌دهنده ظهور اطلاعاتی در ضمیر هشیار است که قبلاً در ناخودآگاه حضور داشته است.^۳

به نظر گراف بسیاری از حالاتی که اکنون در روان‌شناسی به‌عنوان بیماری روانی تشخیص داده می‌شود و با داروهای سرکوب‌گر معالجه می‌گردد، در حقیقت فوریت‌های معنوی هستند. به خاطر گذرا بودن این تجارب هیچ دلیل منطقی وجود ندارد که آن‌ها را زبان‌بار بدانیم. بر همین اساس بستری نمودن، تجویز دارو و نیز اطلاق برچسب بیمار روانی بر صاحبان این تجارب تنها به دلیل نگرش نامکفی فرهنگ غربی است و این امر هیچ ارتباطی به ماهیت تجارب عرفانی ندارد.^۴

به نظر می‌رسد که پژوهش‌های گراف بر روی افرادی که حالات نامعمول آگاهی دارند، جهشی اساسی برای تغییر نگرش نسبت به تجارب عرفانی و حالات نامعمولی که ریشه در مشکلات جسمانی ندارند، محسوب می‌شود. به‌طوری که تلقی گراف از این حالات را می‌توان مشابه تلقی سنت عرفانی گذشته دانست که در آن‌ها تجارب عرفانی، جنبه‌ای از سفر معنوی است^۵ که در زندگی شمن‌ها، بنیانگذاران ادیان بزرگ جهان، معلمان معنوی، عرفا و قدیس‌ها نمایان است. در این متون بر بحران و فوریت این تجارب، تأکید و ظرفیت دگرگون‌کننده آن بیان می‌شود.^۶

به نظر گراف انسان‌ها نیاز به تجارب عرفانی و به‌طور کلی حالات نامعمول آگاهی دارند که طی آن

1. Grof 2007:52

2. Valle 1989: 40

۳. گراف و بنت ۱۳۹۰: ۲۶۵

4. Grof 2011: 18-20

۵. گراف و بنت ۱۳۹۰: ۲۶۸

6. Valle 1989: 38

Salmani, Sanaee, Elmi

از خود فراروی کنند و جایگاه راستین‌شان را در یک کل بزرگتر بی‌زمان و لامکان احساس نمایند.^۱ او تجارب عرفانی را مثبت ارزیابی می‌کند زیرا معتقد است که اگر این رویدادها مسیر طبیعی خود را طی کنند، به بهتر شدن عملکرد فردی، خودشکوفایی، خودشناسی و نیز به ظهور خلاقیت و احساس رضایت و سپاسگزاری نسبت به زندگی می‌انجامد.^۲ البته این احتمال هم وجود دارد که نیاز معنوی در صورت ارضا نشدن به اختلال‌های روانی منجر گردد.^۳

۷- کارکردهای مثبت اجتماعی و روان‌شناختی تجربه عرفانی

تجارب نامعمول عرفانی از حیث معرفتی اطلاعاتی را دربارهٔ روان، آگاهی، طبیعت انسان و جهان در اختیار ما می‌گذارد^۴ و موجب تجربهٔ اتحاد انسان با جهان می‌گردد^۵ و از حیث روان‌شناختی و اجتماعی نیز کارکردهای مثبتی در پی دارد. این کارکردها در حوزه‌های روان‌شناختی و اجتماعی به تغییر جهان‌بینی فرد می‌انجامد. اساساً از منظر روان‌شناسی فرافردی، مشکل اصلی در بحران‌های روان-تنی، نوع نگرش فرد به جهان و زندگی است. تجارب عرفانی با حذف رویکرد دوگانه‌انگارانه، موجب می‌شود که فرد بین خود و سایر پدیده‌ها هیچ حد و مرزی قائل نشود و در نتیجه حس رقابت و تقابل خود با جهان را از دست بدهد. از ثمرات اخلاقی این جهان‌بینی می‌توان به احساس مثبت عشق و محبت نامحدود اشاره کرد که نهایتاً به پرهیز از پرخاشگری، خشم و اضطراب روانی منجر می‌شود.

بی‌تردید این تحولات روانی در فرد، فواید اجتماعی هم خواهد داشت زیرا صاحب تجربهٔ عرفانی به مرزهای سیاسی، نژادی، جنسیتی و فرهنگی بی‌اعتنا می‌شود و جهان را همچون یک کل یکپارچه می‌بیند. چنین فردی نه تنها به انسان‌ها بلکه به سلامت محیط زیست نیز حساس خواهد شد، زیرا با تمام گونه‌های دیگر از موجودات و طبیعت احساس وحدت خواهد کرد و به تمام موجودات با نظر ملاحظت و رحمت می‌نگرد.^۶

به نظر روان‌شناس فرافردی، حذف معنویت و نیز فروکاست تجارب عرفانی به اختلال روانی، موجب آسیب‌های جدی شده است و نه تنها انسان را از کارکردهای مثبت این تجارب در سطوح فردی و جمعی محروم کرده است بلکه چه بسا موجب بحران‌های جدی در زندگی بشر می‌شود. انسان غیر معنوی از نظر روان‌شناختی، به شدت در معرض احساس پوچی و خلأ معنا خواهد بود که در شکل افراطی، سر از خودکشی یا انزوا در می‌آورد. نگاه خودمحوارانهٔ انسان معاصر، نه تنها در سطح

1. Valle 1989: 262

2. Valle 1989: 19

3. Valle 1989: 262

4. Grof 1970: 10 ;Grof 1972: 173

5. Grof 2010: 3

6. Grof 2007: 4

استیسی به اصل بی تفاوتی علی می انجامد.^۱ برای مثال، گراف تجربه جنسی، تجربه زایمان یا حتی مواجهه با یک تصادف را موجب ایجاد تجربه عرفانی می داند، ولی معمولاً در سنت های عرفانی افراد چنین تجربه ای را در اثر ارتباط با الوهیت یا امر مقدس تفسیر می کنند. این تلقی از تجربه عرفانی را باید در چارچوب معنویت سکولار قرار داد، یعنی نوعی رویکرد متسامح به معنویت که شامل هر نوع خلسه یا فراروی از تجارب روزمره می شود و در جای خود قابل ارزیابی نقادانه است.

با این حال به نظر می رسد کار گراف در مقایسه با فضای پوزیتیویستی حاکم بر روان شناسی از جهاتی قابل دفاع است. قبل از توضیح این دعوی لازم است با استفاده از ادبیات پراودفوت در بحث تجربه دینی بین تقلیل تبیینی و توصیفی فرق بگذاریم. منظور از تقلیل تبیینی این است که با اتخاذ رویکرد ناتورالیستی به دنبال توضیح علی تجربه معنوی باشم و آن را به فرایندهای فیزیکی تقلیل دهیم. این رویکرد لزوماً مورد قبول صاحبان تجربه معنوی نیست و به زعم منتقدان به تحریف فرهنگی می انجامد. منظور این است که دین پژوه با استفاده از چارچوب فکری و فرهنگی خود به تجارب معنوی سایر فرهنگها می نگرد و مقتضیات باورهای متعاطیان سنت معنوی مفروض را نادیده می گیرد. منظور از تقلیل توصیفی همان روش پدیدارشناسی است که با رویکرد همدلانه تجربه معنوی را توصیف می کند و نتایج این رهیافت مورد قبول صاحبان تجربه معنوی نیز هست.^۲ با توجه به این که گراف برای مواد شیمیایی در مشاهدات بالینی خود نقش علی قائل نیست و صرفاً آن را تسهیل گر تجارب نامعمول در شرایط کنترل شده آزمایشگاهی می داند و از این روش برای شناسایی و دسته بندی پدیدارشناختی این تجارب استفاده می کند، از روش تقلیل توصیفی بهره می برد.

۸-۳- در فلسفه عرفان با رجوع به روان شناسی شناختی، بحث های پردامنه ای در این خصوص صورت گرفته است که آیا اساساً می توان تجربه ای فارغ از تفسیر داشت یا خیر؟^۳ گراف در یکی از مواضع خود اعلام می کند که تجربه وحدت با جهان - که همراه با احساس شغف و خلسه است - می تواند به عنوان مواجهه با الله یا برهمن یا یهوه یا مسیح توصیف شود. از این سخن چنین بر می آید که او سطح تجربه را از تفسیر آن متمایز می کند؛ یعنی به نوعی می خواهد شاخصه های کلی تجربه محض عرفانی را جدا از تفسیری که عرفا بسته به سنت های فرهنگی مختلف خود از تجربه شان دارند، تعیین کند. ولی با توجه به تحقیقات روان شناختی به نظر می رسد که نمی توان مرز دقیقی بین تجربه و محتوای معرفتی آن ایجاد کرد، زیرا هر تجربه ای در بافت و شاکله معرفتی فاعل شناسایی تعبیر و تفسیر می شود و محتوای تجربه را همین تفاسیر فرهنگی تعیین می نماید. برای تبیین این نکته

1. Stace 1937: 186-187

۲. همیلتون ۱۳۸۷: ۲۴

3. Katz 1978: 33-37

او برخلاف جهان بینی نیوتنی- دکارتی می‌توان در فیزیک نوین زمینه‌هایی برای نفی دوآلیسم و تبیین وحدت با کیهان به‌عنوان یکی از ظهورات تجربه عرفانی یافت. به نظر گراف رویکرد روان‌شناسی آکادمیک به آگاهی انسان نابسنده است، زیرا منشأ آگاهی را فرایندهای فیزیکی مغز می‌داند. او معتقد است که اگر نظریات فیزیکالیستی نتوانند توضیح کافی از منشأ آگاهی ارائه دهند، می‌توان از معقولیت این دعوی در متافیزیک سنتی دفاع کرد که چه‌بسا آگاهی منشأ ماده است نه بالعکس. بنابراین عملکرد مغز می‌تواند به‌مثابه یک تلویزیون یا دستگاه گیرنده باشد که به جای تولید آگاهی، آن را از منابع فراطبیعی دریافت و پردازش کند. هر چند او تصریح دارد که رابطه نزدیکی میان آگاهی و برخی از شرایط نوروفیزیولوژیک و آسیب‌شناختی هست؛ اما این فرضیه متافیزیکی را که «آگاهی ناشی از فعالیت خلاقانه نفس کیهانی است»، معقول می‌انگارد.

منظور از تجربه فرافردی، تجربه‌ای است که منشأ فردی ندارد، بلکه در اثر تعامل ضمیر ناهشیار روان با هویت‌های فراطبیعی یا مفارق از ماده حاصل می‌شود. او با طرح اصطلاح فوریت معنوی بر نقش‌سازنده و مثبت تجربه عرفانی تأکید می‌کند و برخلاف روان‌شناسی آکادمیک صرف‌نامعمول بودن این تجارب را دال بر توهمی بودن آن‌ها نمی‌داند. در واقع نظریه گراف بازخوانی مدرن همان سنت متافیزیکی است که برای آگاهی منشأ اشراقی قائل می‌شد و آن را با عقل فعال تبیین می‌کرد. از سوی دیگر یک رویه تجربه عرفانی، بحران و رویه دیگر آن گشایش و برخورداری از پیامدهای مثبت است که انسان را سرشار از آرامش و معرفت عمیق نسبت به هستی می‌کند. بنابراین برخلاف روان‌شناسی آکادمیک، نباید تجربه عرفانی را به خاطر نامعمول بودن آن، از سنخ اختلال روانی و ناشی از کژکارکردی مغز بدانیم. به نظر می‌رسد که انقلاب کوپرنیکی گراف مبنی بر این‌که آگاهی علت ماده است، مستقیماً از یافته‌های فیزیک نوین قابل استنباط نیست و بیشتر متکی بر ضعفی است که فیزیکالیسم تاکنون در تبیین چگونگی ظهور آگاهی از شرایط مادی داشته است. از سوی دیگر گراف برخی از تجارب زیستی را زمینه‌ساز تجربه عرفانی می‌داند که این امر نیز در قالب تقلیل‌تبینی قرار می‌گیرد و لزوماً مورد قبول صاحبان این تجربه نمی‌باشد. برای رفع کاستی‌های تقلیل‌تبینی، که به دنبال یافتن منشأ علی تجربه است، بهتر است به تقلیل توصیفی در پدیدارشناسی روی آورد. از سوی دیگر، گراف تجربه پری‌ناتال را معبری برای ورود به سطح فرافردی روان می‌داند و بر اساس مشاهدات بالینی، چهار مرحله را در این نوع تجربه شناسایی می‌کند. به نظر او تجربه پری‌ناتال هم زمینه مناسبی را برای بررسی پدیدارشناسانه تجربه معنوی فراهم می‌کند و هم از نقش مثبتی در فرایند روان‌درمانی برخوردار است.

منابع

- اسپینوزا، باروخ (۱۳۷۶). اخلاق، ترجمه محسن جهانگیری. تهران، مرکز نشر دانشگاهی
- افلاطون (۱۳۷۵)، تیمائوس، در مجموعه آثار، ترجمه محمد حسن لطفی، تهران، انتشارات خوارزمی
- اکبری، عدنان؛ خانی پور، حمید (۱۳۹۸)، «فروید و رانک و مساله اضطراب»، مجله رویش روان‌شناسی، سال ۸، شماره ۱۱، شماره پیاپی ۴۴، بهمن ماه ۱۳۹۸
- تالبوت، مایکل (۱۳۸۷)، جهان هولوگرافیک. ترجمه داریوش مهرجویی، تهران، هرمس
- جیمز، ویلیام (۱۳۹۳)، تنوع تجربه دینی، ترجمه حسین کیانی، تهران، انتشارات حکمت
- طهماسبی، ستار (۱۳۸۶)، «مبانی متافیزیکی فیزیک کوانتوم دیوید بوهم (با محوریت ایده نوین جهان هولوگرافیک)»، در تأملات فلسفی، سال هفتم، شماره ۱۸، صص ۱۲۵-۱۵۵
- کاپلستون، فردریک (۱۳۷۵)، تاریخ فلسفه از فیثته تا نیچه (ج ۷)، داریوش آشوری، تهران، سروش و علمی فرهنگی
- گراف، استانیسلاو؛ هال، زینا بنت (۱۳۹۰)، ذهن هولوگرافیک، ترجمه محمد گذرآبادی، تهران، هرمس
- همیلتون، ملکم (۱۳۸۷)، جامعه شناسی دین، محسن ثلاثی، تهران، نشر ثالث
- وولف، دیوید (۱۳۹۳)، روان شناسی دین؛ کلاسیک و معاصر، ترجمه محمد دهقانی، تهران، رشد
- یالوم، اروین (۱۳۹۰)، روان درمانی اگزستانسیالی، ترجمه سپیده حبیب، تهران: نشر نی

Block, Ned & Fodor, Jerry (1980), "What Psychological States Are Not", in Ned Block (ed). *Readings in philosophy of Psychology (volume1)*, Cambridge, Massachusetts, Harvard University Press

Boeving, Nicholas (2010), *Transpersonal Psychology*, Encyclopedia of Psychology and Religion, New York: Springer

Bohm, David (1980), *Wholeness and the implicate order*, Routledge Classics: London and New York

Chalmers, David, Jackson, Frank (2001), "Conceptual Analysis, Dualism and Explanatory Gap", in *the Philosophical Review*, 110: 315-61

Churchland, Paul (2006), *Eliminative Materialism and The Propositional Attitudes*, in Brian Beakley & Peter Ludlow (eds). *Philosophy of Mind/Classical Problem/Contemporary Issues*. MIT Press

.....
 Salmani, Sanaee, Elmi

Crownfield, David .R (1976), *Religion in the Cartography of the Unconscious: A Discussion of Stansilav Grof's Realms of the Human Unconscious*, JAAR 44/2, 309-315

Goff, Philip (2017), *Consciousness and Fundamental Reality*, Oxford University Press of Oxford

Grof, Stanislav (1972), "LSD and the Cosmic Game: Outline of Psychedelic Cosmology and Ontology", *Journal of Study Consciousness*, 5, 165

_____ (1970), "Beyond Psychoanalysis: Implications of LSD Research for Understanding Dimensions of Human Personality". Presented at *the First World Conference on Scientific Yoga*, New Delhi, India

_____ (1981), "Nature, Mind, and Consciousness: Gregory Bateson and the New Paradigm", in *Journal of Transpersonal Psychology*, 31-72

_____ (2000), *Psychology of the Future: Lessons from Modern Consciousness Research*, M.D, Ph.D., State University of New York Press

_____ (2007), *Adventures in Non-Ordinary Realities: An Interview by Janice & Dennis Hughes*, Share Guide Co-publishers

_____ (2010), "The Consciousness Revolution: New Perspectives in Psychiatry, Psychology, and Psychotherapy", Full version of a paper presented in an abridged form at *the Seventeenth International Transpersonal Conference*, Moscow, June 24, 2010

Heil, John (1998), *Philosophy of Mind: A Contemporary Introduction*, London and New York: Routledge

Ingersoll, R. Elliot, Zeitler, David. M (2010), *Integral Psychotherapy: Inside out/ Outside in*, Albany: State University of New York Press

Katz, Edsteven (1978), *Mysticism and Philosophical Analysis*, Oxford New-York, University Press of Oxford

McGinn, Colin (1997), *Consciousness and Content*, in Ned Block, Owen Flangan and Guven Guzelder (eds), *Nature of Consciousness*. Massachusetts:

Institute of Technology

Newberg, Andrew (2010), *Principles of Neurotheology*, Burlington: Ashgate Publishing

Norwood, Joseph (2002), *Physics, Consciousness and Nature of Existence*, Publisher: Author House

Smart, J.J.C (1991), *Sensation and Brain Processes*, in David.M Rosenthal (ed). *Nature of Mind*. New York & Oxford: Oxford University Press

Stace, W.T (1937), *Mysticism and Philosophy*, London, Macmillan

Tye, Michael (1995), *Ten Problem of Consciousness: A Representational Theory of the Phenomenal Mind Representation and Mind*, Massachusetts: MIT Press

Valle, R (1989), *The Emergence of Transpersonal Psychology*, In R. Valle & S. Halling (Eds), *Existential-Phenomenological Perspectives in Psychology*, New York, Plenum